

مکتب روان‌شناسی گشتالت در اوایل سده بیستم در آلمان پدیدار گشت و پایه‌گذاران این مکتب ماکس ورتایمر، کورت کوفکا و ولفگانگ کهلر بودند. این سه تن مثلث بنیان‌گذاران روان‌شناسی گشتالت را تشکیل می‌دهند. گشتالت بیانگر روشی است که طبق آن اشیا «گشتالت» یعنی جاگذاری و کنار هم چیده می‌شوند. (کپس، ۱۳۶۸: ۶۴) به عبارت دیگر، گشتالت کلیتی است مادی، روانی یا نهادی، دارای مختصاتی که اجزای آن کلیت به‌طور منفرد، فاقد چنین مختصاتی هستند.

آن‌چه در نظریه گشتالت توجه هنرمندان را بیشتر به خود جلب کرده بود، یافته‌ها و تجربیاتی بود که در زمینه ادراک بصری موجب خودآگاهی بیشتر هنرمند در خلق اثر می‌شد. این تأثیر به نوعی با پیش‌آگاهی از چگونگی متأثر ساختن مخاطب توسط هنرمند، جذابیت بسیاری ایجاد می‌کرد و ابزاری به دست هنرمند می‌داد تا هم‌چون جادوگران، مخاطبان خود را با به‌کارگیری ترفندهای بصری که به صورت ذاتی در فرایند ادراکی آن‌ها وجود داشت، شگفت‌زده کند. با وجود این، تفسیر گشتالت در هنر و تشریح قوانین و اصول آن در سازمان‌دهی ادراک بصری توسط نظریه‌پردازان گشتالت‌گرای هنرهای تجسمی، موجب روزافزونی اعتبار این نظریه (حداقل در مبانی هنرهای تجسمی) شده است. براساس این نظریه، جهانی که ادراک می‌کنیم، هرگز همان‌گونه نیست که احساس می‌کنیم؛ به عبارت دیگر، واقعیت فیزیکی و واقعیت ادراکی لزوماً برابر نیستند؛ زیرا جلوه اطلاعات حسی مبتنی بر ماهیت ذهن بوده که فرایندی کاملاً مستقل از تجربه است (شاپوریان، ۱۳۸۶: ۱۵).

گشتالت‌گرایان معتقدند نیروهایی که گشتالت‌های مغزی را ایجاد می‌کند، درست شبیه همان نیروهایی‌اند که در خلق گشتالت‌هایی از قبیل حباب‌های صابون یا میدان‌های مغناطیسی مؤثرند. گشتالت‌های انرژی موجود در همه سیستم‌های فیزیکی نتیجه تأثیرهای متقابل کل نیروهای میدان است و این نیروهای فیزیکی همیشه به ساده‌ترین، منظم‌ترین و همسان‌ترین وجه در وضعیت موجود خود توزیع می‌شوند. بنابراین و براساس اصل هم‌شکلی ذهنی مغزی، تجارب ذهنی نیز باید به‌صورت ساده و همسان ایجاد شوند. گشتالت‌گرایان روابط بین میدان‌های نیرویی مغز و تجارب‌شناختی را با (قانون پراگماتیک) توصیف می‌کنند (شاپوریان، ۱۳۸۶: ۸۴). براساس قانون پراگماتیک حسی ممکن است پراکنده و ناقص باشد، ولی زمانی که این اطلاعات به مغز می‌رسد، تجربه شناختی منتج از آن، سازمان‌یافته و کامل می‌شود. بنابراین قانون پراگماتیک، قانون ممتاز ساختن یا کمال‌پذیری ماهیت وجود است (همان: ۸۵).

تجزیه و تحلیل و نقد آثار هنری نیازمند اشراف به مبانی نظری است. یافته‌های روان‌شناختی گروهی از روان‌شناسان آلمانی در اوایل این قرن، که تحت عنوان گشتالت یا کل‌گرایی مطرح گردید، تأثیرات قابل توجهی را در عرصه نقد هنرهای تجسمی به دنبال داشت. آشنایی و انتقال دانش گشتالتی ایشان به چند هنرمند مطرح، همچون یوهانس ایتن و پل کله موجب شد تا هنرمندان مذکور که در مدرسه معروف باهوس تدریس می‌کردند، برای اولین بار دست به تدوین مبانی هنرهای تجسمی با اتکا به یافته‌های روان‌شناسی گشتالت بزنند. به‌طوری که تا پیش از آن مقطع زمانی، دستور مدونی برای آموزش اصول و مبانی هنرهای تجسمی وجود نداشت. با آن‌که امروز از اهمیت گشتالت در عالم روان‌شناسی کاسته شده اما کماکان مبانی هنری ملهم از آن مکتب مورد رجوع هنرمندان است و در دانشگاه‌های هنری تدریس می‌شود.

در آینه نقد

تابلوی من و دهکده

مهديه ضرغامی، دانشجوی رشته گرافیک
سجاد باغبان، کارشناس ارشد هنر اسلامی

اساسی‌ترین استفاده هنرهای تجسمی از ایده روان‌شناسی گشتالت را می‌توان در این جمله خلاصه کرد: حقیقت فیزیکی اشیا با حقیقت ادراکی اشیا یکی نیستند و می‌توان با دخل و تصرف آگاهانه در عناصر بصری، حقایق ادراکی متفاوتی را به بینندگان آثار هنری القاء کرد. هدف از یادگیری مبانی هنرهای تجسمی به روش گشتالت این است که هنرمندان با تسلط به این اصول، بتوانند تأثیرات ادراکی موردنظر خویش را به‌صورت آگاهانه و قابل پیش‌بینی در مخاطبان خود ایجاد کنند.

مقاله حاضر اما هدف متفاوتی را تعقیب می‌کند و درصدد است با توسل به اصول روان‌شناسی گشتالت، یک مهندسی معکوس انجام دهد و مبانی گشتالتی را در خدمت نقد و تحلیل آثار تجسمی درآورد. به این ترتیب که با تحلیل یک اثر هنری مشخص – مانند تابلو «من و دهکده» اثر مارک شاگال – عناصر تجسمی، ترکیب‌بندی، رنگ و سایر عناصر بصری این تابلو را از جهت رعایت اصول گشتالتی مورد مطالعه قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی گشتالت، مبانی هنرهای تجسمی، نقد و تحلیل آثار، مارک شاگال.



مارک شاگال و نقاشی «من و دهکده»

مارک شاگال نقاش و هنرمند فرانسوی - روسی در سال ۱۸۷۷ در بلاروس متولد شد. وی از هنرمندان تأثیرگذار در سوررئالیسم و اکسپرسیونیسم و از پیشگامان اکسپرسیونیسم انتزاعی بود. شاگال با وجود آن که در دوران جنبش‌های هنری پسامدرنیستی فعالیت می‌کرد اما به‌طور کامل جذب هیچ یک از آن‌ها نشد و سبک کودکانه و منحصربه‌فردی را پیدا کرد که به علامت مشخصه آثارش تبدیل شد. شاگال پس از روبه‌رو شدن با جنگ جهانی و حضور در دوران شکل‌گیری تأثیرگذارترین جنبش‌های هنری قرن بیستم به آمریکا سفر کرد و سرانجام بعد از خلق هزاران اثر ماندگار در سال ۱۹۸۵ در سن ۹۷ سالگی درگذشت.

تابلوی «من و دهکده»^۷ از آثار سوررئالیستی شاگال است که به صورت رنگ و روغن و در سال ۱۹۱۱ نقاشی شده است. (تصویر شماره یک) این اثر در حال حاضر در موزه هنر مدرن نیویورک نگهداری می‌شود. در این تابلو ویژگی‌های خاص آثار شاگال - که درهم‌آمیزی سیال و خواب مانند تصاویر است - به خوبی به نمایش گذاشته شده است. در پیش‌زمینه تصویر نیم‌رخ مردی کلاه‌دار و با چهره‌ای سبز به تصویر یک بز یا گوسفند خیره شده که در وسط صورتش بز کوچک‌تری در حال دوشیده شدن است. در نمای نزدیک‌تر تابلو، درخت درخشان در میان دست‌های تیره مرد قرار گرفته است. پس‌زمینه کار نیز مجموعه‌ای از خانه‌ها را در کنار یک کلیسای ارتدوکس به همراه تصویر وارونه یک زن ویولونیست در مقابل یک مرد دروگر نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد تابلوی «من و دهکده» نمایش‌دهنده ارتباط میان هنرمند (مارک شاگال) با زادگاه وی در بلاروس است.

تجزیه و تحلیل گشتالتی اثر

برای تجزیه و تحلیل گشتالتی باید از اصولی که پیش‌تر توضیح داده شد، یاری گرفت و میزان رعایت هر یک از این اصول را در جهت ایجاد ادراک بصری موردنظر هنرمند در مخاطب و میزان موفقیت هنرمند را در این کار پی‌گیری نمود. بدین جهت، تحلیل‌ها به تفکیک، ذیل هر یک از اصول ارائه می‌شوند. در عین حال، توجه به این نکته ضروری است که ادراک یک کل با عملکرد همزمان همه این اصول شکل می‌گیرد و تفکیکی که در این‌جا صورت می‌گیرد به ضرورت و جهت ارائه دقیق تحلیل است. (تصویر شماره ۲)

اصل مشابهت: اولین اصلی که در این تابلو بیشتر جلب توجه می‌کند، مشابهت در اندازه است. سر مرد و دست وی که گیاهی را گرفته و سر بز که با خطوط زردرنگ مشخص شده‌اند، از نظر اشل و به لحاظ اندازه و مقیاس در یک گروه

از نظر گشتالت‌گرایان مهم‌ترین قوانینی که براساس آن‌ها طرح‌های سازمانی ادراک به وجود آمده‌اند، عبارت‌اند از: مناسبات «نقش و زمینه»^۱، «اصل مشابهت»^۲، «اصل مجاورت»^۳، «اصل یکپارچگی یا بستگی»^۴، «اصل پیوستگی یا تداوم»^۵، «اصل سرنوشت مشترک»^۶ و «اصل فرایوشاندگی»^۷. همه این قوانین به طریق معینی تحت نفوذ قانون پراگنانس (کمال‌پذیری) قرار دارند.

اکنون به اختصار به توضیح هر یک از این قوانین می‌پردازیم:

نقش و زمینه: فضایی که با حواس خود با آن ارتباط برقرار می‌کنیم، یک‌دست و همسان نیست، بلکه از دو قسمت تشکیل شده است؛ قسمتی که مشخص و برجسته است و خصوصیات شیئی‌بودن دارد و می‌توان آن را نقش نامید و دیگری اشیا و پدیده‌هایی که به‌کلی در محیط ادراکی ما مستهملک شده و در حکم زمینه‌اند.

اصل مشابهت: یکی از خصوصیات مهم سازمان ادراکی در ذهن انسان این است که از اجزای شبیه به هم در یک کل، یک مجموعه می‌سازد. اصل مشابهت در هنرهای تجسمی شامل مشابهت در اندازه، مشابهت در رنگ و مشابهت در فرم است.

اصل مجاورت: براساس این اصل، ما اشیایی را که به یکدیگر نزدیک‌ترند، چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی، در یک مجموعه ادراک می‌کنیم.

اصل بستگی یا تکمیل: طبق این اصل، ما از نظر روانی سعی می‌کنیم اشکال ناتمام را به صورت کامل ببینیم. تأثیر و نفوذ قانون پراگنانس در این اصل بیشتر از دیگر اصول مشهود است.

اصل پیوستگی: براساس این اصل، سازمان ادراکی ما می‌کوشد که در شرایط موجود به بهترین‌وجه ظاهر شود. بنابراین، جهان اطراف خود را به صورت آشفته و نامنظم نمی‌بینیم، بلکه تا آن‌جا که امکانات اجازه دهد، آن را قاعده‌مند و با نظم و ترتیب مشخص مشاهده می‌کنیم.

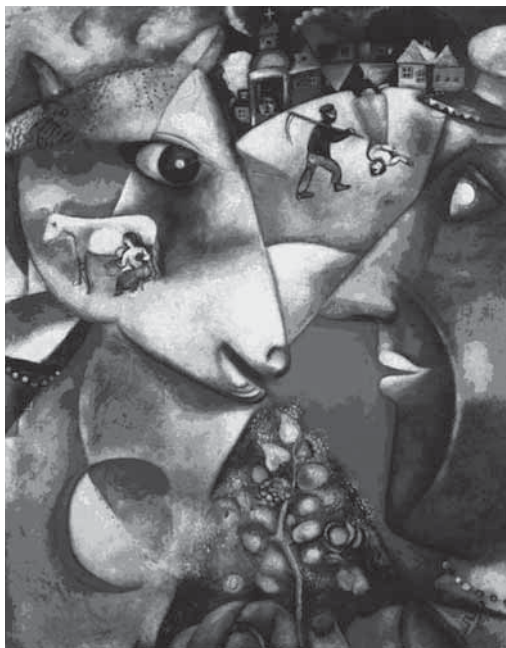
اصل سرنوشت مشترک: این اصل به جنبش عناصر موجود در یک گشتالت مربوط است. از این‌رو در یک ساختار بصری، عناصری که با هم و در یک راستا به جنبش درمی‌آیند، به عنوان یک گروه واحد یا یک مجموعه دیده می‌شوند.

اصل تداوم: طبق اصل تداوم، محرک‌هایی که دارای طرح‌های وابسته به یکدیگرند، به صورت واحد ادراکی دریافت می‌شوند.

اصل فرایوشاندگی: بر طبق این اصل در یک ساختار بصری گشتالت‌های کوچک‌تر (عناصر میکرو) تحت‌الشعاع گشتالت‌های بزرگ‌تر (عناصر ماکرو) قرار می‌گیرند (شاپوریان، ۱۳۸۶: ۱۷۲).



تصویر شماره ۱



وجود اشکال هندسی دایره و مثلث که به صورت گشتالتی ادراک می‌شوند با وجود این که در اکثر نقاط موجود در تابلو همدیگر را پوشانده‌اند ولی هویت خود را از دست نداده‌اند و هم‌چنان به صورت اشکال هندسی تداعی می‌شوند

مشابه، و زن شیردوش، گاو، زن و مرد کشاورز که با خطوط نارنجی مشخص‌اند در گروه واحد دیگری از جهت مقیاس و اندازه دیده می‌شوند. (تصویر شماره ۲)

در این نقاشی مشابهت به لحاظ شکل و فرم هم وجود دارد. اشکال مشابهی در تابلو تکرار شده یا خانه‌هایی که به صورت مشابه در کنار هم دیده می‌شوند و چشم را به با هم دیدن آن‌ها هدایت می‌کند. همچنین عناصری که در تابلو رنگ مشابهی دارند، در یک گروه واحد دیده می‌شوند؛ مثل قسمت‌هایی که به رنگ قرمزند. (تصویر شماره ۳)

تصویر شماره ۲



تصویر شماره ۳

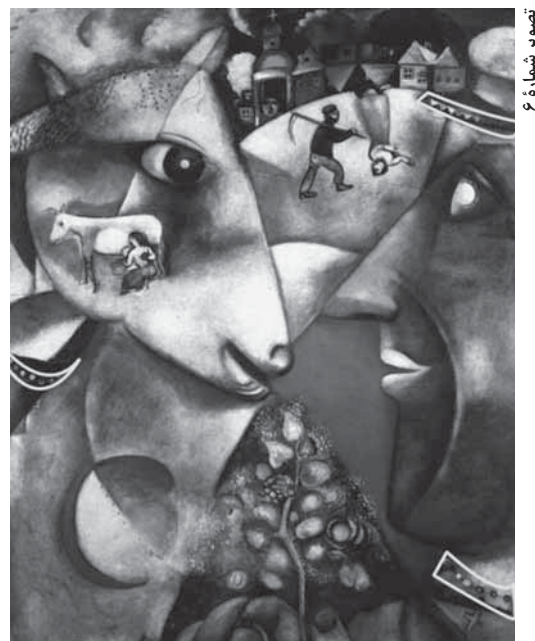


اصل مجاورت از نوع تلفیق کردن: در این تصویر برای گروه‌بندی عناصر متفاوت (سر مرد و سر بز و گیاه) از شکل هندسی دایره استفاده کرده است تا این عناصر را در یک گروه واحد تداعی کند. از سوی دیگر، نحوه قرارگیری این عناصر تداعی‌گر مثلث‌هایی است که رأس‌شان به مرکز دایره منتهی می‌گردد. (تصویر شماره ۴)

اصل مجاورت از نوع هم‌پوشانی: وجود اشکال هندسی دایره و مثلث که به صورت گشتالتی ادراک می‌شوند با وجود اینکه در اکثر نقاط موجود در تابلو همدیگر را پوشانده‌اند ولی

تصویر شماره ۴





بین و یانگ بر اساس اصل نقش و زمینه تحلیل می‌شود؛ در این گونه اشکال شکل و زمینه همدیگر را تعریف می‌کنند. (تصویر شماره ۷)

جمع‌بندی

در مجموع می‌توان گفت که پیچیده‌بودن و ناپایداربودن و بی‌قاعدگی عناصر موجود در تابلو تأکید بصری بر تابلو را افزایش داده و یک نکته جالب توجه در این نقاشی، وابستگی گشتالتی عناصر و اجزای این مجموعه است که باعث شده یک اثر سوررئالیستی به وجود بیاید؛ و گرنه هیچ‌یک از اجزای میکرو^۸ به‌خودی خود غیرواقعی و خیالی نیستند و صرفاً در کنار هم قرار گرفتنشان در یک کل، باعث شده تا اثری سوررئال خلق شود. این نقاشی دقیقاً با شعار اصلی نظریه گشتالت قابل تطبیق است که «کل چیزی بیش از اجزای تشکیل‌دهنده آن است». بدین ترتیب که مجموعه‌ای از عناصر و اجزای رئال، در یک موقعیت گشتالتی منجر به شکل‌گیری یک «کل» شده است.

پی‌نوشت

1. Figure/Ground
2. Similarity
3. Proximity
4. Closure
5. Continuity
6. Common fate
7. I and the Village

۸. Micro میکرو عبارت است از آن عناصری که در جریان درک بلافاصله ظاهر نگشته ولی در مجموع درک می‌شوند.

منابع

۱. ای. دونیس. داندیس، «مبادی سواد بصری»، ترجمه مسعود سپهر، چاپ دوم، تهران، سروش، ۱۳۷۱
۲. شاپوریان. رضا، «اصول کلی روان‌شناسی گشتالت»، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۸۶
۳. کیس. جنورگی، «زبان تصویر»، ترجمه فیروز مهاجر، تهران، سروش، ۱۳۸۲
4. www.wikipedia.org